

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نهم / دوره جدید / شماره ۳۶ / تابستان ۱۳۹۳
صص ۷۰-۸۳

تعصب دینے یا ایستادگے و ایمان راسخ در قرآن

• مسعود شاورانی

دانشجوی دکتری دین پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب قم

shavarani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۰

چکیده

تعصب واکنش و رفتاری برخاسته از فهم سطحی و بدون عمق و دقت و همراه با جوشش و خروش احساس می‌باشد. کلمه «تعصب» در قرآن ذکر نشده، ولی مترادف آن یعنی «حمیت» ذکر شده است. براساس محتوای آیات قرآن، حمیت دو نوع است: یکی حمیت نادرست و غیرمنطقی که همان تعصب است و دیگری حمیت پسندیده و مورد تأیید که همان «غیرت» است. در این مقاله با بررسی برخی آیات مرتبط با مسئله تحقیق، مشخص شد که در قرآن کریم بر مفهوم «استقامت در دین» بسیار تأکید می‌شود، اما از سوی دیگر به مفهوم «تعصب دینی» توجه بسیار اندکی شده است. در آیات متعددی از قرآن کریم، مؤمنان به دین‌داری براساس پایداری و استقامت دعوت می‌شوند. از آنجا که افراط‌گرایی دینی که از آفت‌های بزرگ جوامع اسلامی می‌باشد، گاهی با تعصب دینی ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند، بررسی و تحلیل دیدگاه قرآن را در مورد تعصب دینی، جدی و مهم می‌سازد. برای استقامت در ایمان، صبر، حلم، ثبات قدم، سکینه و راسخیت لازم است. این تحقیق شامل بررسی مفاهیم: تعصب، حمیت، غیرت، صبر، حلم، ثبات قدم، رسوخ، سکینه و استقامت است. همچنین به رابطه تعصب با تفکر، اخلاق، خشم و تکبر پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تعصب، حمیت، استقامت.



۷۰

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی

سال نهم
شماره ۳۶-تابستان ۱۳۹۳

مقدمه

است. تبیین صحیح دین‌داری و ریشه‌کن کردن تعصب مذهبی، به آرامش، حفظ وحدت و نزدیکی گروه‌های مختلف مسلمانان به یکدیگر، کمک بسیاری می‌کند. در قرآن کریم بسیار به اندیشه و تفکر توجه شده است و به فراوانی از واژه‌هایی چون: فکر، لب، علم و عقل و مشتقات آنها یاد شده است. اما تعصب مخالف تعقل و اندیشه است و مانعی در رسیدن به حقیقت می‌باشد. در موضوع تعصب به مقاله‌های: «الاسلام: سماحة السلف و تعصب الخلف»، نوشته جاد المولی سلیمان، «تسامح و تعصب» نوشته محمد غزالی و مقاله «تعصب» سید جواد حسینی می‌توان اشاره کرد که این تحقیقات فقط به بررسی موضوع «تعصب» و انواع و مصادیق آنها در قرآن و روایات پرداخته‌اند، اما نوآوری این مقاله در مقایسه با مقالات ذکر شده در این است که در اینجا مفهوم «تعصب» در مقایسه با «ایستادگی و ایمان راسخ در قرآن کریم» مورد تحقیق قرار گرفته است.

مفهوم شناسی تعصب

۱) تعصب

تعصب از ریشه «عَصَب» است. العَصَب به معنی پیوندهای مفاصل است.^۲ تعصب از عَصَب است و به معنای رابطه قوی بین گروهی است.^۳ تعصب به معنای آن است که شخص نسبت به چیزی واکنش‌های عاطفی و احساسی به دور از هرگونه معیار عقلانی داشته باشد. در حقیقت، احساسی قوی و شدید و عاطفی است که برگرفته از وابستگی شدید به امری می‌باشد. تعصب از عَصَب است و عَصَب خصلتی است که شخص را به کمک و حمایت بی چون و چرا از خانواده و خویشان، چه ظالم باشند و چه مظلوم، وادار می‌سازد. تعصب و عَصَب همان حمایت و دفاع است.^۴ در قرآن کلمه «تعصب» نیامده، اما کلمات هم‌ریشه

یکی از آفتهای دین‌داری در میان دین‌داران، دین‌داری تعصب‌آمیز است. تعصب‌های کورکورانه دینی در طول تاریخ زندگی دین‌داران، سرچشمه نزاعها و خون‌ریزیهای بسیاری بوده است و در این میان مسلمانان مستثنا نمی‌باشند. تعصب کورکورانه چه از نوع قومی و قبیله‌ای یا دینی و عقیدتی منجر به شکل‌گیری نزاع و خصومت می‌شود. قرآن کریم در آیات متعددی مسلمانان را به داشتن ایمان عمیق و عالمانه دعوت می‌کند و باور از روی تعصب را تأیید نمی‌کند، مانند تعصب آبا و اجدادی: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»^۱.

تعصب کورکورانه و بدون فکر و تعقل به اعتقادات مذهبی پیشینیان از ویژگیهای مخالفان انبیای الهی در طول تاریخ بوده است و پیامبر اسلام (ص) هم از این سرسختی کورکورانه و متعصبانه مخالفان بسیار رنج کشید. با نظر به برخی آیات قرآن کریم می‌توان درک کرد که تأکید خداوند بر داشتن ایمان قلبی پایدار و عمیق، یا همان استقامت و پایداری مؤمنانه است. تعصب، رفتاری عاطفی و احساسی و به دور از هرگونه معیار عقلانی و منطقی است. در حقیقت احساسی قوی و شدید و عاطفی است که برگرفته از وابستگی شدید به امری می‌باشد. تعصب از عَصَب است و عَصَب و ویژگی‌ای است که شخص را به جانب‌داری و حمایت کورکورانه از پیوندهای خونی و دینی، چه درست باشند و چه نادرست، وادار می‌سازد. از سوی دیگر تعصب ارتباط نزدیکی با خشم دارد و دستورات اخلاقی قرآن کریم، بر کنترل خشم تأکید دارند.

استقامت و ایمان راسخ مورد نظر قرآن کریم، برخاسته از درک صحیح از اصول دین و رسوخ باور به آنها به جان و روح دین‌دار است. ضرورت بررسی این مسئله در این امر می‌باشد که تعصب دینی در میان مسلمانان منجر به تفرقه، جنگ، اختلاف و حتی خون‌ریزی شده

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۸.

۳. الصحاح، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۳.

۱. مانده، ۱۰۴.





آن؛ یعنی «عُصْبَة» به معنای «گروه»^۵ و «عَصِيب» به معنای «سخت»^۶ ذکر شده است. عصبیت قومی و وابستگی قبیله‌ای بر کردار و رفتار عرب جاهلی سلطه داشته است و آنها بی چون و چرا حکم و فرمان قبیله را چه بد و چه خوب، قاطعانه اطاعت می‌کرده‌اند. این احساس، احساسی تند و سرکش و وحشتناک است.^۷ هرچند واژه تعصب در قرآن ذکر نگردیده است، ولی مترادف آن؛ یعنی حمیة به کار رفته است.

۲) حمیة

حمیة از ماده «حمی» به معنی شدت حرارت و علاقه و تعصب در دفاع و حمایت کردن در حالت عصبانیت و برانگیختگی، از نفس خود، کسی یا گروهی یا عقیده‌ای یا چیزی و یا حمایت از افراد خود در جنگ است.^۸ مصطفوی، حمیة را شدت حرارت و علاقه و تعصب در دفاع از نفس خود با برانگیختگی می‌داند: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۹ پس آنها فخر و تکبر زیادی داشتند و در مقابل این حالت، آنچه که از ظالمین در آخرت دیده می‌شود از این قرار است: «مُهْطِعِينَ مُقْنَعِي رُئُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»^{۱۰}،^{۱۱} راغب در تعریف حمیة می‌گوید: «قوه خشم و غضبی که طغیان می‌کند»^{۱۲} قرشی می‌گوید: «حمیت یعنی خودداری، امتناع و غیرت. چون کسی اهل غضب و امتناع باشد، گویند حمیت ناپسند دارد. بنابراین حمیة از خشم سرچشمه می‌گیرد»^{۱۳}. همچنین حمیة را به معنی «أنفة» یعنی

تکبر و نخوت نیز گفته‌اند.^{۱۴} حمیة در معنی تعصب برای دفاع از آنچه هرکس باید از آن دفاع کند، دوبار در قرآن به صورت ترکیب «حمیة الجاهلیة»؛ یعنی آن حمیة که از مشخصات جاهلیت است، آمده است. خود اندیشه تسلیم شدن به قدرتی برتر و فرمان چنین تسلیمی را پذیرفتن به نظر ایشان تحقیر و توهین بود، آنان به این معنی خاص جاهل بودند؛^{۱۵} یعنی مبارزه تصویری میان دو اصل ناسازگار با یکدیگر است: جاهلیت از یک سو، و اسلام از سوی دیگر؛ یعنی از یک سو غرور و تکبر و گستاخی، و از سوی دیگر فروتنی و طاعت، نسبت به یک چیز؛ یعنی الله: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ»؛ «حمیت، به صورت ثابت و راسخ در قلبهایشان قرار داشت»^{۱۶}. تعصب کورکورانه‌ای بود که ایشان را بر آن می‌داشت در برابر پیغمبر خدا بایستند. خداوند تعصب را در درونهایشان بدین شکل جاهلی قرار داد، بدان خاطر که می‌دانسته است در درونهایشان دوری از حق و گریز از حق وجود دارد، ولی خدا مؤمنان را از این چنین تعصبی محفوظ فرموده و آرامش و پرهیزکاری را جایگزین آن کرده است.^{۱۸} در این آیه در مقابل حمیة از سکینه الهی یاد گردیده است. سکینه، آرامش قلب و اطمینان خاطر است؛^{۱۹} یعنی در برابر تعصب که برآمده از خشم و برانگیختگی است، نیاز به آرامش و تقوی و پایداری و ثبات در دین است. در مقابل خودستایی و تعصب جاهلیت که مشرکان را فراگرفت، خدا آرامش و اطمینان را بر قلب پیامبر و مؤمنان نازل کرد، به گونه‌ای که مانند مشرکان، تعصب جاهلیت آنان را فرا نگیرد.^{۲۰}

گفته شده است حمیة جاهلیة یا حمیة ناشی شده

۵. یوسف، ۱۴ و ۱۱؛ نور، ۱۱؛ قصص، ۷۶.

۶. هود، ۷۷.

۷. مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۸. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۴۹.

۹. فتح، ۲۶.

۱۰. ابراهیم، ۴۳.

۱۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۸۹.

۱۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۵۸.

۱۳. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱۴. کلمات القرآن تفسیر و بیان، ص ۳۸۷.

۱۵. خدا و انسان در قرآن، صص ۲۵۹ و ۲۷۱.

۱۶. همان، ص ۲۶۲.

۱۷. روح البیان، ج ۹، ص ۴۹.

۱۸. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۲۹.

۱۹. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲۰. صفوة التفسیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

از جاهلیت؛ زیرا بدون حجت و در غیر موضع آن است.^{۲۱} به گفته فخر رازی حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت بر قبیح آن افزوده است و برای حمیت در قبیح درجه‌ای است که همراه آن قبیح‌ترین قبایح، مانند اضافه شدن به جاهلیت اعتبار پیدا نمی‌کند.^{۲۲} کلمه «جاهلیة» چهار بار در قرآن در تعابیر «ظن الجاهلیة»،^{۲۳} «حکم الجاهلیة»،^{۲۴} «تبرج الجاهلیة»^{۲۵} و «حمیة الجاهلیة»،^{۲۶} به کار رفته و در هر چهار مورد همراه ملامت و مذمت است. در مورد حمیة الجاهلیة گفته شده است: عصبیت آنها نسبت به بت‌هایشان و تکبر آنها از عبادت کردن غیر آنها حمیت جاهلیت بود؛ زیرا بدون حجت و در غیر موضع آن و فقط به دلیل تعصب بود.^{۲۷}

۳) غیرت

مفهوم شناسی استقامت و ایستادگی
دین اسلام امر به استقامت و پایداری بر ایمان می‌کند. رسوخ و ثبات و ایستادگی بر ایمان، غیر از تعصب و واکنش احساسی و خشن نسبت به باورهای دینی است. شخص دین‌دار وقتی می‌تواند بر احساسات خود، در امور مذهبی و دینی کنترل داشته باشد که باورهای خود را به صورت ریشه‌ای و آگاهانه و عالمانه پذیرفته باشد، نه سطحی و بدون تحقیق. علاوه بر این، باور متعصبانه همراه درشتی، کم‌صبری، کم‌ظرفیتی و تندمی می‌باشد، اما استقامت و رسوخ در ایمان به همراه نرمی و عطف است. همچنان که از ویژگی‌های شخصی پیامبر (ص) نرمی و رأفت وی بوده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^{۳۳} شجاعت و همّت و قدرت در جای خود امری پسندیده و لازم است: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^{۳۴} و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^{۳۵} در قرآن به استقامت و پایداری در ایمان بسیار اهمیت داده شده است.

کلمه «غیره» از ریشه «غ و ر» است و «غیور» بر وزن فَعُول از غیره و به معنای حمیت و شدت است.^{۲۸} غیره جنبه صلاح و منفعت دارد^{۲۹} و به معنای منفعت هم می‌باشد، مخصوصاً برای خانواده شخص در مقابل دیگران.^{۳۰} کلمه «غیره» در قرآن ذکر نگردیده است، اما می‌توان از آیه: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^{۳۱} چنین استنباط کرد که قرآن «حمیة» را به دو نوع «جاهلیة» و «غیر جاهلیة» تقسیم می‌کند، پس حمیتی که غیر جاهلی می‌باشد، همان «غیرت» یا حمیت پسندیده است. بنابراین می‌توان گفت غیرت دینی پسندیده است و ریشه در ایمان به خداوند و دستورات وی دارد.

در تفسیر المیزان ذیل آیات ۷۱ تا ۷۶ نساء در باب

۲۱. روح المعانی، ج ۹، ص ۱۱۶.

۲۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۴، صص ۸۸ و ۸۹.

۲۳. آل عمران، ۱۵۴.

۲۴. مائده، ۵۰.

۲۵. احزاب، ۳۳.

۲۶. فتح، ۲۶.

۲۷. البحر المحیط، ج ۸، ص ۹۸.

۲۸. تاج العروس، ج ۱۳، ص ۲۸۸.

۲۹. ترتیب مقایس اللغة، ص ۷۶۶.

۳۰. الصحاح، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳۱. فتح، ۲۶.

۳۲. المیزان، ج ۴، ص ۶۷۴.

۳۳. آل عمران، ۱۵۹.

۳۴. مائده، ۵۴.

۳۵. فتح، ۲۹.





که در این بخش بررسی می‌شوند، شامل: صبر، ثبات قدم، سکینه، رسوخ و استقامت می‌باشند. مجموع این مفاهیم ثبات و استقامت بر ایمان را ایجاد می‌کنند.^{۳۶}

۱) صبر

از نظر معنایی صبر در برابر جَزَع قرار دارد و آن صفت کسانی است که در برابر آنچه برایشان رخ می‌دهد بردباری ندارند و فوراً دستخوش اضطراب و هیجان‌زدگی می‌شوند.^{۳۷} راغب اصفهانی در تعریف صبر می‌گوید: «خودداری در تنگنا و گرفتاری. صبر یعنی نگهداری نفس بنابر آنچه مقتضای شرع و عقل است، یا نگهداری نفس از آنچه عقل و شرع مقتضی حفظ از آن است. اگر نگهداری نفس برای مصیبتی باشد، آن را تنها صبر می‌نامند»،^{۳۸} مصطفوی در این باره می‌گوید: «به درستی اصل واحد در این ماده، حفظ نفس از اضطراب و بی‌تابی با سکون و طمأنینه است...»^{۳۹}، طریحی نیز می‌گوید: «نگهداشتن نفس از آشکار نمودن بی‌تابی ... و صبر یک مرتبه با عن استعمال می‌شود، همان‌طور که در معاصی به کار می‌رود و یک مرتبه با علی استعمال می‌شود، همان‌گونه که در طاعات به کار می‌رود».^{۴۰}

از جمله مشتقات کلمه صبر، «اصطبار» است که قرشی درباره آن می‌گوید: «خویشستن را وادار کردن به صبر است»^{۴۱} و متضاد آن بی‌تابی است.^{۴۲} صبر آن جنبه خاص از ایمان است که هنگام قرار گرفتن در شرایط و اوضاع و احوال نامساعد، بروز و ظهور می‌کند^{۴۳} و در حقیقت در زمان مواجهه با مشکلات، از نشانه‌های فرد مسلمان است. در موقعیتها و شرایط مصیبت‌آمیز، صبر به معنای اصلاح شرایط است، بنابراین صبر نباید

با منفعل بودن یا جبری مسلک بودن اشتباه شود. البته صبر کردن به این معنی نیست که مسلمان در طلب سختی یا مصیبت است، بلکه به این معنی است که در زمان بروز سختی و دشواری صبر پیشه می‌کند. صبر به عنوان نیرومندترین ابزار برای نزدیکی به خداوند و نیز رشد و تزکیه روح است. سختیهایی که انسان در طول عمر با آنها مواجه می‌شود و قرآن به آنها اشاره می‌کند، از این دیدگاه به معنی نزدیک شدن به خدا تلقی می‌شوند.^{۴۴} در موارد زیادی در قرآن به صبر سفارش شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»،^{۴۵} «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»،^{۴۶} «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»،^{۴۷} «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^{۴۸} و «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»،^{۴۹} همچنین صبر یعقوب(ع) در حزن و فراق فرزندش یوسف(ع) شایان توجه است: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ».^{۵۰}

۲) حلم

راغب اصفهانی در تعریف آن می‌گوید: «نگاه داشتن نفس و خوی از هیجان غضب، و جمع آن احلام است».^{۵۱} طریحی آن را مانند راغب اصفهانی تعریف می‌کند و می‌گوید: «حلم از اسماء خداوند متعال است و او کسی است که غضب او را تحریک نمی‌کند».^{۵۲} مصطفوی می‌گوید: «به درستی اصل واحد در این ماده همان حلم به معنای نگاه داشتن نفس و خوی از هیجان غضب و از احساسات است، و حصول حالت سکون و طمأنینه و صبر در مقابل آنچه موافق طبع نمی‌باشد، در برابر عجله و شتاب‌کاری و حماقت و

۴۴. روان‌درمانی در روان‌شناسی اسلامی، صص ۳۶-۴۱.

۴۵. آل عمران، ۲۰۰.

۴۶. نحل، ۱۲۷.

۴۷. بلد، ۱۷.

۴۸. عصر، ۳.

۴۹. طه، ۱۳۹.

۵۰. یوسف، ۱۸ و ۸۳.

۵۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۵۳.

۵۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳۶. رک: «استقامت و پایداری در قرآن»، صص ۵۸۹-۶۱۰.

۳۷. مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ص ۲۰۸.

۳۸. مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۷۴.

۳۹. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، صص ۱۸۲-۱۸۴.

۴۰. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۴۸.

۴۱. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۰۶.

۴۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۳۸.

۴۳. مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ص ۲۱۲.

غضب».^{۵۳}

از ماده رسخ فقط، کلمه «راسخون» در قرآن ذکر شده است: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ».^{۶۲} مشخص است ایمان راسخ به استقامت در دین منجر می‌شود.

۴) ثبات

مصطفوی می‌گوید: «همانا اصل واحد در این ماده همان استقرار و دوام چیزی می‌باشد و در مقابل زوال است، و این معنی می‌تواند در موضوع یا در حکم یا در قول یا در رأی یا غیره باشد، پس گفته می‌شود: حکم او ثابت است، یا قول او ثابت است، یا رأی او ثابت است، و او کسی است که نفسش ثابت است».^{۶۳} راغب اصفهانی می‌گوید: «ثبات در مقابل زوال است».^{۶۴} طریحی فعل «ثبت» را به معنای «همیشگی نمود و ماندگار شد» می‌داند.^{۶۵}

«ثبات قدم» یکی از مفاهیم دیگری است که در قرآن کریم در ارتباط با پایداری و ایستادگی مؤمنان ذکر شده است. این واژه رابطه نزدیکی با استقامت دارد. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛^{۶۶} «ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند) و گامهایتان را استوار می‌دارد (و کار و بارتان را استقرار می‌بخشد)».

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛^{۶۷} «ثبت أقدامنا»؛ یعنی به ما نهایت قدرت و استواری هنگام جنگ به خاطر دوری از تزلزل عطا فرما و منظور تنها تثبیت قدمها نیست.^{۶۸} «ثبت اقدامنا» یعنی چه گامها در ید قدرت خدای سبحان است، آنها را به گونه‌ای ثابت می‌دارد که از جای تکان نمی‌خورند و نمی‌جنبند و نمی‌لرزند.^{۶۹}

خداوند می‌فرماید: «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ

این کلمه به شکل «حلیم» ۱۵ بار در قرآن به کار رفته است که ۱۱ بار آن درباره خداوند و ۴ بار درباره ابراهیم(ع)، اسماعیل(ع) و شعیب(ع) می‌باشد. حلیم از اسماء حسنی و صیغه مبالغه است؛ یعنی مهلت‌دهنده. به گناهکاران مهلت می‌دهد و در عذاب آنها عجله نمی‌کند. مهلت دادن یک نوع بردباری است.^{۵۴} از آنجا که این واژه بیشتر درباره خداوند به کار رفته است، اهمیت و ارزش آن آشکار می‌شود و درمی‌یابیم که حلم مرتبه‌ای بالاتر از صبر دارد؛ «زیرا معنای حلیم نزدیک به معنای صبور در خداوند است، با این تفاوت که گناهکار در صفت حلیم خداوند بیشتر از صفت صبور او در عقوبت یافتن، امان می‌یابد».^{۵۵، ۵۶} ولی حلم تنها در رابطه با کارهای نیک مورد استفاده قرار می‌گیرد. غزالی در مورد صفت «حلیم» می‌گوید: «او کسی است که معصیت گناهکاران را می‌بیند و مخالفت آنان را مشاهده می‌کند، و با این حال غضب او را به انتقام برنیا نگیزد، و خشم بر او مستولی نشود، و او را به سرعت در عقوبت حمل نکند».^{۵۷}

۳) رسوخ

راغب در تعریف رسوخ می‌گوید: رسوخ، از ماده رسخ و به معنی ثبات است. الراسخ فی العلم: متحقق در آن کسی است که شبهه به او عارض نمی‌شود.^{۵۸} رسوخ از ریشه رسخ به معنی ریشه‌داری و ثبات است. راسخون در علم کسانی هستند که در دانش ریشه دارند و علم در وجودشان رسوخ کرده و استقرار یافته است.^{۵۹} ابن منظور در ماده رسخ، معنی رسوخ را ثبات و پایداری در موضع و راسخ در علم را کسی می‌داند که در او ثبات وارد شده است.^{۶۰} راسخون؛ یعنی ثابتون.^{۶۱}

۵۳. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۷۳.

۵۴. قاموس قرآن، ج ۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۹.

۵۵. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۳۸.

۵۶. بقره، ۱۷۵؛ فصلت، ۲۴؛ فرقان، ۴۲.

۵۷. المقصد الأنسی فی شرح أسماء الله الحسنى، ص ۱۰۱.

۵۸. مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۵۲.

۵۹. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۸۷.

۶۰. لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۸.

۶۱. التفسیر الواضح، ج ۳، ص ۳۸.

۶۲. آل عمران، ۷؛ نساء، ۱۶۲.

۶۳. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵.

۶۴. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۷۱.

۶۵. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۸.

۶۶. محمد، ۷.

۶۷. بقره، ۲۵۰.

۶۸. روح المعانی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۶۹. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۶۳.





عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يُطَهِّرُكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَيَلْبِطُ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»^{۷۰} خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْتُمْ مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»^{۷۱} جایز است مقصود از تقویت مؤمنان، آشکار ساختن چیزی باشد که مؤمنان با آن یقین پیدا کردند که به وسیله ملائکه کمک خواهند شد. علاوه بر آن جایز است جمله «سَأَلْتَنِي ...» تا «... کل بنان» که بعد از «فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا» آمده، تلقین اموری به ملائکه باشد که مؤمنان را به وسیله آن پایدار بدارند؛ یعنی خداوند به ملائکه می‌گوید سخن - سَأَلْتَنِي ... - مرا به مؤمنان بگویند.^{۷۲} خداوند در این آیه به فرشتگان دستور داد که مؤمنان را ثابت قدم و پایدار بدارند.^{۷۳}

همچنین خداوند در جای دیگر فرموده است: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»^{۷۴} مقصود از ثابت قدم کردن آنها، این است که آنها را با الطاف و حمایت خویش دعوت می‌کند که بر ایمان و طاعت استوار بمانند.^{۷۵} در جمله «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا»، «تثبیت» به معنای تأکید بر ثبات است؛ یعنی اینکه ثباتی بعد از ثبات دیگر بر آنان القا کند. گویا ایشان با ایمان به خدا و رسول و روز جزا بر حق ثابت شده‌اند، و به خاطر تجدد حکم بر اساس تجدد مصلحت، خداوند ثبات دیگری به ایشان می‌دهد و نمی‌گذارد از این جهت ثبات اولشان دستخوش ضعف گردد و کارهایی بر طبق حکم سابق انجام دهند که با مصلحت امروز سازگاری ندارد، پس اینکه قرآن کریم مشتمل بر نسخ و تجدید حکم بر حسب تجدد مصالح می‌باشد،

باعث تثبیت کسانی است که ایمان آورده‌اند، و ثباتی بر ثبات آنان می‌افزاید.^{۷۶} خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^{۷۷} کلمه «ثبات» بر حسب معنایش اعم از کلمه صبری است که در جمله «وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^{۷۸} به آن امر فرموده، چون صبر یک نحوه ثبات خاصی است، بنابراین در اینجا می‌خواهد بگوید که ثبات قدم داشتن نیازمند کمک خواستن از مواردی است که در قسمت بعد به آن اشاره می‌شود: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^{۷۹} یعنی در موقع جنگ، از خداوند یاری بخواهید، تا در دنیا پیروز شوید و در آخرت، رستگار. برخی گویند: یعنی وعده‌های خدا را که درباره پیروزی به شما داده است، به خاطر بیاورید، تا پایداری شما زیاد شود.^{۸۰} بنابراین یاری خواستن از خدا و یادآوری نعمتهای او باعث ثبات قدم و ایستادگی می‌شود. خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۸۱} پیامبر به قدری از دشواریها و کزراهه‌روپها و سنگینیها دیده است که به دل‌داری و غم‌زدایی پروردگارش نیاز پیدا نموده است و لازم آمده است که آفریدگارش او را ثابت قدم و استوار بدارد.^{۸۲}

قول ثابت هم بخشی از ثبات در قدم است، خداوند می‌فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»^{۸۳} «قول ثابت» گفتاری است که با دلیل و برهان در قلب صاحبش جایگزین شود و به آن وسیله روحش آرامش یابد.^{۸۴} منظور از «قول ثابت»

۷۶. المیزان، ج ۱۲، صص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۷۷. انفال، ۴۵.

۷۸. انفال، ۴۶.

۷۹. انفال، ۴۵.

۸۰. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۴۲.

۸۱. هود، ۱۲۰.

۸۲. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۱۹۳۴.

۸۳. ابراهیم، ۲۷.

۸۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۵۵۴.

۷۰. انفال، ۱۱.

۷۱. انفال، ۱۲.

۷۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۸؛ الکشاف عن حقائق غوامض

التنزیل، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۷۳. فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۴۷۹.

۷۴. نحل، ۱۰۲.

۷۵. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۵.

همان کلمه ایمان است که به وسیله براهین محکم به اثبات رسیده است. برخی گویند: یعنی خداوند مؤمنان را به سبب کلمه توحید و حرمت آن در زندگی دنیا استوار و ثابت قدم می‌سازد، تا لغزش پیدا نکنند و از راه حق گمراه نشوند و همچنین آنها را استوار و ثابت قدم می‌سازد، تا از راه بهشت نیز در آخرت لغزش پیدا نکنند و گمراه نشوند.^{۸۵} مراد از قول ثابت قول لا إله الا الله است؛ چون این قول از ایشان درست و بر جای باشد ایشان را لطف گردد و قدم ایشان بر جای بدارد و آن لطف از طرف خدا می‌باشد.^{۸۶} خداوند متعال نزدیک به این معنا را در آیه دیگری، در چند جای از کلامش خاطر نشان ساخته، از جمله فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۸۷} و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^{۸۸} معنای اینکه خداوند مؤمنان را به «قول ثابت» استوار می‌دارد، این است که در دنیا هرچه مورد آزمایش قرار گیرند، از دین و آیین خود، دست برنمی‌دارند، و در آخرت، وقتی در قبر از عقیده و دین و پیامبرشان سؤال شود، هریک از آنها می‌گویند: خدا پروردگار من و اسلام، دین و محمد(ص)، پیامبر من می‌باشد، آن‌گاه دو فرشته موکل به هریک از آنان می‌گویند: با خیال راحت بخواب، مانند جوان شاداب و با طراوت.^{۸۹} کسانی که قول ثابت دارند، در زندگی دنیا در مدت حیاتشان و در آخرت؛ یعنی بعد از مرگ و در قبر که منزل اول از منازل آخرت و توقفگاههای قیامت است، به لکنت نمی‌افتند. زمانی که از اعتقاد آنها در آنجا سؤال می‌شود، از امور ترسناک به وحشت نمی‌افتند.^{۹۰} از ابوسعید خدری نقل شده است که همراه پیامبر(ص) بر سر جنازه‌ای بودند. پیامبر(ص)

در شأن آیه: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»،^{۹۱} فرمود: ایها الناس! بدانید که این امت را در گور ابتلا کنند. چون مردی را در گور بگذارند و قوم او بروند، فرشته‌ای می‌آید که به دست او مطراق سرکجی می‌باشد. پس خداوند او را زنده می‌کند و آن فرشته او را می‌نشانند و می‌گوید: چه می‌گویی؟ اگر آن مرد مؤمن بود، می‌گوید: «أشهد أن لا إله الا الله، وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله». آن فرشته می‌گوید: راست گفتی. آن‌گاه دری از دوزخ می‌گشاید و می‌گوید: بنگر اگر کافر بودی این جای تو بود. اما به کافر و منافق می‌گوید: چه می‌گویی؟ او می‌گوید: نمی‌دانم. به او می‌گویند: بنگر اگر مؤمن بودی، این جای تو بود، اما چون کافر شده، دری از دوزخ بر او می‌گشاید، آن‌گاه آن فرشته با آن مطراق بر سر او می‌کوبد، به طوری که همه خلائق صدای آن را می‌شنوند، مگر جن و انس. بعضی از اصحاب گفتند: ای رسول خدا! هیچ‌کس نیست که فرشته‌ای با مطراقی بر سر او بایستد، مگر اینکه می‌ترسد و نمی‌تواند چیزی بگوید.^{۹۲} بنابراین قول ثابت گفتاری است با دلیل و برهان و استوار، براساس اعتقاد و عزم راسخ که مراد از آن توحید و ثبات قدم داشتن در حفظ آن است، به طوری که توحید را با زبان جاری سازد و با عمل به سرانجام برساند. خداوند در آیات قبل «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^{۹۳} درخت را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که انگار تنه آن ثابت و مستقر در زمین است، و شاخ و برگ آن برافراشته است، و تا آنجا که چشم کار می‌کند، در فضا قد و بالا کشیده است، و جلوی دیدگان استوار ایستاده است و الهام‌بخش قدرت و شوکت و ثبات



۸۵. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۸۲.

۸۶. رک: روض الجنان، ج ۱۱، ص ۲۷۴.

۸۷. احقاف، ۱۳.

۸۸. فصلت، ۳۰.

۸۹. تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۲۴۸.

۹۰. روح المعانی، ج ۵، ص ۲۱۷.

۹۱. ابراهیم، ۲۷.

۹۲. روض الجنان، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

۹۳. ابراهیم، ۲۴-۲۶.



و استواری گردیده است، در سایه این چنین درخت ثابت و استواری که به عنوان ضرب المثل برای سخن خوب و پاک زده شده، فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» و در سایه درخت بد و ناپاکی که به عنوان ضرب المثلی برای سخن بد و ناپاک زده شده است، درختی که از زمین کنده شده و قرار و آرام و ثبات و استواری برای آن نمانده، فرموده است: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ».

خداوند مؤمنان را به خاطر سخن ایمان مستقر در دلها، و ثابت و استوار در فطرتها، و مثمر ثمر با انجام اعمال صالحه پیاپی ماندگار در زندگی، هم در زندگی، هم در این جهان در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات محفوظ و مصون می‌نماید، و هم در آن جهان ایشان را در نعمتهای فراوان و عطایایی بی‌پایان، جاویدان می‌دارد. آنان را با سخنان قرآن و فرموده‌های پیغمبر و با وعده‌ای که خدا داده است، مبنی بر پیروز گرداندن حق در دنیا، و رستگار گرداندن و به آرزوی دل رساندن ایشان در آخرت، ثابت و استوار می‌دارد ... همه اینها سخنان ثابت و صادق و حق هستند، و راههای گوناگون آنها را پراکنده و نابسامان نمی‌دارد، و پریشانی و سرگردانی و دلهره به صاحبان آنها دست نمی‌دهد.^{۹۴}

۵) سکینه

سکینه از ریشه «سکن» به معنای سکونی همراه وقار است.^{۹۵} راغب در تعریف سکینه در آیه ۴ سوره فتح می‌گوید: فرشته‌ای است که دلهای مؤمنان را تسکین می‌دهد و ایمنشان می‌کند، و نیز گفته شده واژه سکینه در آیه فوق همان عقل است و سکینه وقتی در کسی قرار می‌گیرد که وی از تمایل به شهوات بازایستد و آرام گیرد.^{۹۶} قرشی می‌گوید: سکینه، آرامش قلب و اطمینان خاطر است. این کلمه شش بار در قرآن آمده و در همه موارد درباره آرامش قلب است که سبب

ثبات و آرامش ظاهری می‌شود.^{۹۷} همین‌طور به معنی طمأنینه و ثبات است.^{۹۸}

در سوره فتح دوبار کلمه سکینه به کار رفته است: یکی «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»^{۹۹} که به معنی وقار و اطمینان^{۱۰۰} و سبب افزایش ایمان مؤمنان است و دیگری «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»^{۱۰۱} که در آن در مقابل حمیت کافران، آمده است، تا خشمگین و منهزم نشوند، بلکه صبر داشته باشند.^{۱۰۲}

وقتی خدا سکینه را به دلی بیاندازد، موجب آرامش خاطر و آسایش جان، یقین و اطمینان، پایداری و استقامت، و تسلیم شدن در برابر فرمان یزدان جهان و خشنود گردیدن به خواست او می‌شود.^{۱۰۳} زمانی که خودخواهی و نخوت و خودستایی و تعصب جاهلیت مشرکان را فراگرفت، خدا آرامش و اطمینان را بر قلب پیامبر و مؤمنان نازل کرد، به گونه‌ای که مانند مشرکان تعصب جاهلیت آنان را فرانگیرد.^{۱۰۴} در نتیجه در برابر، حمیت و تعصب که برآمده از خشم و برانگیختگی است، نیاز به سکینه، تقوی، پایداری و ثبات در دین است.

۶) استقامت

مهم‌ترین مرحله در ایمان راسخ، استقامت است. مصطفوی می‌گوید: «استقامت بر وزن استفعال دلالت می‌کند بر طلب قیام در هر امری، خواه ارادی، خواه طبیعی و خواه عملی باشد ... که دوام و استمرار از لوازم حقیقی آن است».^{۱۰۵} طریحی اظهار می‌دارد:

۹۷. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۸۳.

۹۸. کلمات القرآن تفسیر و بیان، ص ۳۸۵.

۹۹. فتح، ۴.

۱۰۰. البحر المحیط، ج ۸، ص ۹۸.

۱۰۱. فتح، ۲۶.

۱۰۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۴، صص ۸۸ و ۸۹.

۱۰۳. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۳۲۹.

۱۰۴. صفوة التفاسیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

۱۰۵. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، صص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۹۴. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۹۹.

۹۵. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۸۶۰.

۹۶. مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۱۷.

«استقامت یعنی میانه‌روی در امور ... و استقامت انسان یعنی ملازم بودن او با راه (حق)».^{۱۰۶} راغب اصفهانی می‌گوید: «استقامت درباره راهی گفته می‌شود که بر روی خط هموار می‌باشد، و راه حق به آن تشبیه شده است و استقامت انسان یعنی متعهد بودن او در راه مستقیم».^{۱۰۷}

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ».^{۱۰۸} از این عباس نقل شده است: آیه‌ای با مشقت‌تر از این آیه بر رسول خدا نازل نشد.^{۱۰۹} مراد از استقامت آدمی در یک کار، این است که از نفس خود بخواهد که درباره آن امر قیام نموده، آن را اصلاح کند، به طوری که دیگر فساد و نقص به آن راه نیابد و به حد کمال و تمامیت خود برسد.^{۱۱۰} استقامت هم در فعل و هم در خُلق لازم است. در فعل آن است که ظاهر در موافقت باشد و باطن در مخالفت، و در خلق آن است که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی.^{۱۱۱} استقامتی که در این آیه خواسته شده است، به معنی اعتدال و عبور در راستای راه بدون انحراف بدین سو و آن سو است. این چنین چیزی، نیاز به بیداری و هوشیاری همیشگی، تدبیر و تفکر دائمی، بازبینی و بازنگری پیوسته مرزهای راه، و جلوگیری از انفجالات بشری دارد. نهی بعد از امر به استقامت، نهی از کوتاهی در کار و تقصیر و تفریط نیست، بلکه نهی از زیاده‌روی و از حد‌گذشتن و طغیان و سرکشی است ... این بدان جهت است که امر به استقامت و بیداری و هوشیاری و پرهیزکاری که به دنبال اجرای این فرمان در درون پیدا می‌شود، گاه به غلو و زیاده‌روی می‌انجامد، و این دین را از سادگی و آسانی خود به سختی و دشواری تبدیل می‌کند. خدا

دین خود را آن‌چنان می‌خواهد که آن را بدان‌گونه نازل کرده است، و استقامت را در چیزی که بدان امر کرده است، بدون افراط و غلو می‌خواهد؛ زیرا افراط و غلو این دین را از سرشت خود بیرون می‌برند، همان‌گونه که تفریط و تقصیر آن را از سرشت خود بیرون می‌برند.^{۱۱۲}

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا» وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ».^{۱۱۳} نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ».^{۱۱۴} ماندگاری، صبر و شکیبایی بر تکالیف و وظایف، قطعاً کار دشوار و بزرگی است. بدین خاطر است که سزاوار این نعمت بزرگ و لطف سترگ در حضور خداوند است. شایان هم‌نشینی و همدمی با فرشتگان و دوستی و رفاقت و مودت و محبت ایشان است. خدا درباره ایشان می‌فرماید: فرشتگان به دوستان مؤمن خود می‌گویند: نترسید، غمگین نباشید، شما را مژده باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شود، ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم.^{۱۱۵} اینکه به مؤمنان به دوستی فرشتگان در دنیا و آخرت، مژده داده شده و اینکه در بهشت آنچه را بخواهند برای آنها آماده است، دال بر این است که استواری و پایداری در ایمان و عمل از شریف‌ترین عبادت‌های خدا و از پراج‌ترین مسلک‌ها، و درجه‌نهایی کمال در آن است.^{۱۱۶} استقامت و ماندگاری و استمرار و دوام و ثبات بر «رَبُّنَا اللَّهُ»، پله‌ای است که به دنبال پذیرش همین برنامه پیش می‌آید. استقامت و پابرجایی و آرامش نفس و اطمینان دل و استقامت و ماندگاری احساس‌ها و اندیشه‌هایی که بر دل می‌گذرد که باید سست و لرزان

۱۰۶. مجمع البحرین، ج ۳، صص ۱۵۲۸-۱۵۳۲.

۱۰۷. مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۹۲.

۱۰۸. هود، ۱۱۲.

۱۰۹. تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الکشاف عن حقائق

غوامض التنزیل، ج ۲، صص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۱۱۰. المیزان، ج ۱۱، ص ۴۷.

۱۱۱. کشف الاسرار، ج ۴، ص ۴۶۱.

۱۱۲. فی ظلال القرآن، ج ۴، صص ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲.

۱۱۳. فصلت، ۶.

۱۱۴. فصلت، ۳۰.

۱۱۵. فی ظلال القرآن، ج ۵، صص ۳۱۲۱ و ۳۱۲۲.

۱۱۶. تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۲.





و پریشان نگردند، و دچار شک و تردید نشوند، از اینجا و آنجا نداها و فریادهایی برای منحرف کردن و به کزراهه کشاندن بلند می‌شود و به گوش می‌رسد. استقامت بر راستای برنامه «رَبُّنَا اللهُ» بعد از شناخت آن و برگزیدن آن قرار دارد و پیش می‌آید. کسانی را که خدا شناخت و استقامت را بهره ایشان می‌سازد، گروه گزیده‌ای هستند. چنین کسانی «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۱۷} هستند.^{۱۱۸}

از بعضی از عارفان در مورد تعریف کرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پایداری عین کرامت است.^{۱۱۹} در تفسیر عارفانه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ» به توحید اقرار و «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» به توحید معرفت اشاره دارد. توحید اقرار، عامه مؤمنان و توحید معرفت، عارفان و صدیقان را دربر می‌گیرد، ... توحید معرفت که از آن به استقامت تعبیر شد؛ یعنی در تصدیق به نهایت تحقیق رسد و در حدائق حقایق ایمان به قدم صدق و یقین بخرامد و بر جامه صراط مستقیم قدم ثابت دارد، ... پیر طریقت گفت: صحبت با حق دو حرف است: اجابت و استقامت، اجابت عهد است و استقامت وفا، اجابت شریعت است و استقامت حقیقت، درک شریعت هزار سال به ساعتی در توان یافت و درک حقیقت ساعتی به هزار سال در نتوان یافت.^{۱۲۰}

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^{۱۲۱} دشواریها و سختیها در دل انسان مقاومت و هوشیاری و پایداری را برمی‌انگیزد.^{۱۲۲} بنابراین مقابله با سختیها و قرار گرفتن در آن پایداری انسان را برمی‌انگیزد و در واقع سختیها مقدمه پایداری هستند. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۲۳} مراد از «رَبُّنَا اللهُ»، اقرار و شهادت

۱۱۷. احقاف، ۱۳.

۱۱۸. فی ظلال القرآن، ج ۶، صص ۳۲۵۸ و ۳۲۵۹.

۱۱۹. صفة التفسیر، ج ۳، ص ۱۲۲.

۱۲۰. کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۲۹.

۱۲۱. جن، ۱۶.

۱۲۲. فی ظلال القرآن، ج ۶، صص ۳۷۳۴ و ۳۷۳۵.

۱۲۳. احقاف، ۱۳.

به انحصار ربوبیت در خدای سبحان، و یگانگی او در آن است، و مراد از استقامتشان در مقابل شهادت خود، این است که از آنچه که شهادت به حقانیتش می‌دهند، منحرف نمی‌شوند، و رفتاری برخلاف آن و برخلاف لوازم آن نمی‌کنند. «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ یعنی در پیش روی خود هیچ خطر احتمالی ندارند، و هیچ عقابی حتی احتمالی در انتظارشان نیست، و به همین جهت خوف ندارند، و نیز هیچ مکروه قطعی و محقق ندارند و به همین جهت اندوهی نخواهند داشت؛ چون همیشه خوف جایی پیدا می‌شود که پای احتمال خطری در بین باشد، و اندوه وقتی به دل می‌آید که خطری واقع شده باشد».^{۱۲۴} پس طبق این آیه کسانی که استقامت می‌ورزند، از خوف و حزن به دور می‌شوند.

آثار تعصب دینی

(۱) تعصب و اخلاق رفتار

اخلاق گستره وسیعی دارد و هنجارهای منطقی و معرفت شناسانه نیز بخشی از هنجارهای اخلاقی هستند و مراعات این هنجارها از منظر اخلاقی نیز واجب است و نقض آگاهانه و عمدی آنها گناهی اخلاقی به شمار می‌رود و شخص به خاطر این کار مستحق نکوهش و سرزنش می‌باشد. تفکر و پژوهش نوعی فعل آگاهانه و ارادی و اختیاری است و فعالیتهای ذهنی آدمی در مقام تفکر و کسب معرفت و رفتار عالمان در قلمرو پژوهش و تحقیق و دادوستد علمی قابل نقد و ارزیابی اخلاقی هم هست. ارزش «انصاف»، «تواضع» و «شجاعت»، مختص اخلاق رفتار نیست و انصاف و تواضع و شجاعت عقلانی از نظر اخلاقی نیز با ارزش هستند و فضیلت محسوب می‌شوند. به همین ترتیب، «تعصب»، «تحجر»، «جزم اندیشی» و «تاریک اندیشی» صرفاً پیامدهای معرفتی دربر ندارند، بلکه علاوه بر آن نشانگر انحطاط اخلاقی شخص هم هستند و «عجب» و «تکبر» معرفت

۱۲۴. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۶.

شناسانه دست کمی از «عجب» و «تکبر» اخلاقی به معنای خاص کلمه ندارد.^{۱۲۵}

تکبر از صفات مختص به خداوند است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»^{۱۲۶} که انسان از آن نهی: «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^{۱۲۷} و تکبر مذمت شده است: «فَبَشِّرْهُم بِمَثْوَاهُمْ فِي جَهَنَّمَ مَثْوَاهُ الْمُتَكَبِّرِينَ»^{۱۲۸} و «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»^{۱۲۹} اما فروتنی ستایش می‌شود: «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»^{۱۳۰}

انگیزه «حقیقت طلبی» (اخلاص معرفت شناسانه) نه تنها از منظر عقلانیت نظری که از منظر عقلانیت عملی هم مهم و بارز محسوب می‌شود. اخلاق تفکر و تحقیق مبتنی بر پذیرش این پیش فرض است که تفکر و تحقیق نوعی کار و عمل آگاهانه و اختیاری و ارادی به شمار می‌رود و بنابراین محکوم ضوابط و معیارهای اخلاقی است و فضایل و رذایل منطقی و معرفت شناسانه اخلاقاً هم فضیلت و هم رذیلت هستند و این نکته پیش فرض پذیرش مقوله‌ای به نام اخلاق تفکر و تحقیق است.^{۱۳۱} پس تعصب در فکر و نظر اخلاقاً ناپسند است. از سوی دیگر همان طور که در تعریف حمیت و تعصب مشاهده شد، تعصب با قوه خشم ارتباط، و ریشه در احساس و هیجان دارد. در آیه ۲۶ سوره فتح در مقابل حمیتی که در قلوب کافران ذکر می‌شود، خداوند سکینه و آرامش را بر قلوب مؤمنان نازل می‌کند، پس واضح است که آرامش و کنترل خشم متضاد تعصب است. خشم و تعصب ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند. قرآن کریم سفارش به کنترل خشم می‌فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^{۱۳۲} و «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ

۱۲۵. دین در ترازوی اخلاق، صص ۵۹ و ۶۰.

۱۲۶. حشر، ۲۳.

۱۲۷. نحل، ۲۳.

۱۲۸. غافر، ۷۶؛ زمر، ۷۲.

۱۲۹. زمر، ۶۰.

۱۳۰. حج، ۳۴.

۱۳۱. دین در ترازوی اخلاق، صص ۵۹ و ۶۰.

۱۳۲. آل عمران، ۱۳۴.

يَغْفِرُونَ»^{۱۳۳}.

۲) تعصب و اخلاق اجتماعی

موضوع اخلاق اجتماعی، رفتار فرد با دیگران است. از نظر اخلاق اجتماعی فضایل و رذایل فردی از حیث تأثیری که در تنظیم روابط اجتماعی و در رفاه و خوشبختی جمع دارند، مهم هستند. غایت اخلاق اجتماعی پرورش جامعه خوب است.^{۱۳۴} تعصب دینی در جوامع دینی منجر به جنگها و نزاعهای بزرگ و فراوان می‌شود. اصل امر به معروف و نهی از منکر که در قرآن بسیار به آن سفارش گردیده است: «يَا مَرْوَنَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^{۱۳۵} و «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ»^{۱۳۶} منوط به اخلاق اجتماعی است. کاربرد امر به معروف و نهی از منکر برای بهبود اخلاق اجتماعی مفید است. با روشهای آموزشی مناسب و استفاده صحیح از اصل مترقی امر به معروف و نهی از منکر می‌توان بسترهای رشد و مهیا شدن تعصب را به عنوان منکر اجتماعی در جامعه خشکاند و از بین برد.

۳) تعصب مانع تفکر

تعصب مانع شنیدن افکار متفاوت و مخالف است. شنیدن سخن و انتخاب درست‌ترین آن راه یافتن حقیقت است. خداوند به طور واضح و آشکار امر به شنیدن سخنان و انتخاب درست‌ترین آنها فرموده است: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»^{۱۳۷} ابن عباس در مورد «القول» می‌گوید: یعنی مردی که خوب و بد را می‌شنود، ولی نیک را باز می‌گوید و از بازگفتن بد خودداری می‌کند^{۱۳۸} و زمخشری می‌گوید: مؤمنان باید در امور دین دقیق و محقق باشند و نیک و نیک‌تر و خوب و بهتر را از هم تمییز دهند.^{۱۳۹}

۱۳۳. شوری، ۳۷.

۱۳۴. دین در ترازوی اخلاق، صص ۵۳ و ۵۴.

۱۳۵. آل عمران، ۱۱۴؛ توبه، ۷۱.

۱۳۶. توبه، ۱۱۲.

۱۳۷. زمر، ۱۸.

۱۳۸. صفوة النفاسیر، ج ۳، ص ۷۴.

۱۳۹. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۱۲۰.





بسیار گوش فرادادن به سخنان دیگران، یکی از صفات و خصلتهای پیامبر اسلام (ص) بوده است: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ»^{۱۴۰} کلمه اذن به معنی گوش، مانند جُنُب صفت مشبهه است و معنای آن یعنی مطلع راضی موافق.^{۱۴۱} اذن استعاره می شود برای کسی که استماع او بسیار است.^{۱۴۲} این نام گذاری از باب اسم گذاری انسان با اسم جزء خودش برای مبالغه در وصف او است.^{۱۴۳} «هو اذن» یعنی «کالاذن یسمع کل ما يُقال له»؛ او همانند گوش است و هر چه به او گفته شود، آن را می شنود. در تفسیر آیه گفته شده است: می گویند او هر چه را بشنود تصدیق می کند، بگو او شنوای خیر است نه شر؛ یعنی او خیر را می شنود و به آن عمل می کند، ولی در صورت شنیدن شر به آن عمل نمی کند.^{۱۴۴}

تعصب مانع رسیدن به حقیقت است؛ زیرا فرد متعصب خود را حق می داند و تحمل شنیدن و تحلیل سخن دیگران را ندارد. در قرآن بسیار از کلمات علم، عقل، لب و فکر و مشتقات آنها استفاده شده است که نشان از اهمیت فکر و نظر دارد. این توجه به اندیشه در قرآن در مقابل رفتار متعصبانه و کورکورانه است.

نتیجه گیری

۱. در قرآن کریم به غیرت و حمیت بسیار اندک و فقط در یک آیه اشاره شده است، از نظر قرآن حمیت شامل دو نوع پسندیده و ناپسند می شود.
۲. در قرآن کریم حمیت و غیرت ناپسند و کورکورانه برای فرد مسلمان مورد نکوهش قرار می گیرد؛ زیرا منجر به جمود فکری، عقب ماندگی و مانع از یافتن حقیقت می شود، اما برخلاف آن، در قرآن کریم توصیه های فراوانی به تفکر و تعقل شده است.

۳. حمیت و تعصب با خشم و کم تحملی ارتباط دارد، بنابراین توصیه های قرآنی در راستای کنترل خشم و غضب می باشند. همچنین حمیت و تعصب ناپسند با رفتار متکبرانه و غیر متواضعانه ارتباط دارد که بسیار در قرآن زشت شمرده شده است.

۴. قرآن کریم مسلمانان را به ایمان همراه با بینش، بصیرت، درک و تعقل دعوت می کند. در قرآن کریم بر استقامت و پایداری بسیار تأکید گردیده است، در نتیجه بر انسان مؤمن لازم است بر ایمان خود استقامت و پایداری داشته باشد، نه تعصب و حمیت ناپسند. این استقامت و پایداری نیاز به صبر، حلم، رسوخ، ثبات قدم و سکینه دارد.

۵. براساس اشارات آیات قرآنی، استقامت و پایداری در دین برخلاف تعصب دینی، دارای فواید و نتایج مثبتی است. بنابراین لازم است تعصب و حمیت ناپسند را به عنوان امری منکر و مذموم، در اخلاق فردی و اجتماعی خود کنار بزنیم.

۱۴۰. توبه، ۶۱.

۱۴۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۶۲.

۱۴۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۰.

۱۴۳. التفسیر الواضح، ج ۱۰، ص ۶۴.

۱۴۴. صفوة التفاسیر، ج ۱، ص ۵۴۵.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ترتیب مقایس اللغة، ترتیب و تنقیح، علی عسکری و حیدر مسجدی، مرکز دراسات الحوزة و الجامعة، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق / ۱۹۹۸م.
- ابوالفتوح رازی، حسین، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح: محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، بهمن ۱۳۶۶ش.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
- احمد، بشیر؛ و خان، ف.ا؛ و لود، پاتریک، روان درمانی در روان شناسی اسلامی، ترجمه لیدا وحیدی مطلق، پیوند نو، ۱۳۸۴ش.
- ایزوتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش.
- همو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، تهران، امیری، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
- حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، قاهره، مطبعة الاستقلال الكبرى، چاپ ششم، ۱۳۸۹ق / ۱۹۶۹م.
- حقی بروسوی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م.
- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: ابراهیم ترزی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، قم، البلاغة، ۱۴۱۵ق.
- صابونی، محمد علی، صفوة التفاسیر، بیروت، دارالقلم؛ مکه، مکتبة جدة، چاپ پنجم، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران؛ مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
- همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین و مطلع النیرین، قم، مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- غزالی، ابو حامد محمد، المقصد الأسنی فی شرح أسماء الله الحسنى، ترجمه احمد حواری نسب، تهران، احسان، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۰م.
- فناپی، ابوالقاسم، دین در ترازوی اخلاق، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۸۴ش.
- قطب، سید، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، چاپ بیست و پنجم، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م.
- محمد مخلوف، حسنین، کلمات القرآن تفسیر و بیان، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، چاپ ششم، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۵م.
- مصطفوی تبریزی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
- میرحسینی، سید محمد؛ و قاسمی حامد، مرتضی؛ و شاورانی، مسعود، «استقامت و پایداری در قرآن»، مجله ادبیات پایداری، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال دوم، شماره ۴ و ۳، پاییز ۱۳۸۹ش و بهار ۱۳۹۰ش.

